

به مناسب آخرین «اول ماه مه» قرن طبقه کارگر به بهشت نمی‌رود!

رهانی زحمتکشان تنها به دست خود زحمتکشان می‌سر است.

گاه که کارگران پیروز می‌شوند ولی این پیروزی‌ها تنها پیروزی‌های گذرنده‌اند. نتیجه واقعی مبارزه آنها، کامیابی بلاآسطه آنان نبوده بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال رسیدن است... این تشكل پرولتاپاری... هر لحظه در اثر رقابتی که بین خود کارگران جریان دارد مختلف می‌شود.

به جای جامعه کهن بورژوازی با طبقات و تناقضات طبقاتی اش، جامعه‌ای مشترکتی برآید که در آن آزادی هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان باشد.

کارل مارکس

از صد و چهارده سال پیش تا کنون، هر ساله در سراسر جهان، روز اول ماه مه را به نام روز همبستگی بین المللی زحمتکشان، به عنوان جشن جهانی کار... با راه‌پیمانی و تظاهرات برگزار می‌کنند. گرچه در اذهان عمومی، تبارشناصی این روز پیش به دست فراموش سپرده شده است: سرکوب قهرآمیز تظاهرات مسالمت‌آمیز کارگران شیکاگو در اول ماه ۱۸۸۶ و دستگیری عده‌ای از رهبران آن و چندی بعد اعدام دو تن از آنان، پارسونز و سپیر، که از بنیان‌گذاران انجمن بین المللی حزب کارگران در آمریکا بودند.

اما این روز تعطیل عمومی را کارگران کشورهای مختلف، با «تکرار» هرساله آن، به بورژوازی‌های خود تحمیل کرده‌اند. لکن این «تکرار»، تنها در اقدام بوده است. در اقدام به راه‌پیمانی و تظاهرات. در اقدام به ایاز همبستگی. در اقدام به اعلام علنی خواسته‌های کارگری... و نه تکرار در اوضاع و احوالی که همواره تا به امروز متغیر و متتحول بوده‌اند: در مناسبت با جامعه و روابط اجتماعی، در رابطه با نیروهای اجتماعی و در زمینه مطالبات... مارکس در برخورد به جنبش کارگری اروپای غربی بر این باور بود که کارگران «پاتزده»، بیست، پنجاه سالی را باید در جنگ‌های داخلی و بین المللی طی کنند تا قادر شوند نه تنها شرایط موجود بلکه حتی خود را نیز تغییر دهند و برای قدرت سیاسی آماده کنند. از زمان این ادعا تا کنون نه یک بلکه سه پنجاه سالی توأم با جنگ‌های داخلی و بین المللی، جنبش‌های کارگری و انقلابی، رفرم‌ها و تحولات بیشمار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، تکنولوژیکی و فرهنگی... می‌گذرد. به راستی که طی این مدت در جهان سرمایه‌داری، هم در شرایط و موقعیت کار و کارگر و سرمایه تغییرات انکار ناپذیری رخ داده‌اند و هم به همان نسبت ضرورت دگرسازی در روابط اجتماعی و انسانی بیش از هر زمان دیگری طرح و در دستور کار قرار گرفته است.

تقریباً اول ماه مه امسال با پایان سده بیست مناسبتی را به دست می‌دهد تا نگاهی اجمالی و سریع به جنبه‌هایی از آنچه که در این قرن بر جنبش کارگری و سوسیالیسم در جهان و ایران ما رفته است، بی‌افکنیم. اکنون که زمان حساب‌رسی، بیلان و جمع‌بستن فرا رسیده است.

ادامه در صفحه ۲

گرایش کنونی جنبش کارگری!

روز اول ماه مه، روز مبارزه جهانی طبقه کارگر است. کنگره مؤسسن بین الملل دوم در سال ۱۸۸۹ تصویب کرد که این روز در همه کشورهای جهان گرامی داشته شود تا کارگران بتوانند هم‌ستگی خویش در مبارزه با خاطر تحقق روز کار هشت ساعته را به نمایشی جهانی بدل سازند.

از آن زمان تا کنون جهان دچار تحولی پیگیر گشته است. در کشورهای متropolی سرمایه‌داری، همراه با پیدایش «دولت رفاه» ساعات کار روزانه به هشت ساعت و روزهای کار هفت‌شنبه از شش به پنج روز تقلیل یافت. اینک نیز «انقلاب میکروالکترونیکی» زمینه را برای کاستن ساعات کار به کمتر از هفت ساعت در روز و چهار روز کار در هفته را بیش از هر زمان دیگری فراهم ساخته است.

اما در عین حال، رهانی از چنبره «کار اجباری»، کاری که موجب «ازخودیگانگی» تولیدکننده از موضوع تولید می‌شود، همراه است با بیکاری و تنگدگستی کسانی که دیگر نقشی در روند کار اجتماعاً لازم بازی نمی‌کنند. سرمایه‌داری کشورهای متropolی در عین آفرینش ثروتی بیکران، بینوائی و تنگدگستی را نیز می‌آفریند، زیرا در محدوده این شیوه تولید تقسیم ثروت نمیتواند دارای وجهی «عادلانه» باشد. «دولت رفاه» تا حدی میتواند از ابعاد بحران تقسیم ثروت سرمایه‌داری بکاهد، اما هیچگاه نخواهد توانست آنرا از میان بردارد.

امروز در آستانه اول ماه مه ۲۰۰۰ با وضعیتی نگونبختانه در جهان روپرتو هستیم. از ۲۱۰ کشوری که در جهان وجود دارند، میتوان تصویری غم‌انگیز ارائه داد. در ۵۴ کشور جهان که آنها را نفر زندگی می‌کنند. در این کشورها تولید ناخالص سرانه بطور متوسط برابر است با ۲۶۰۰۰ دلار در سال. کشور را میتوان بر اساس ارزیابی بانک جهانی جز لایه بالاتی کشورهای فقیر بحساب آورد با جمعیتی برابر با ۶۰۰ میلیون نفر و میانگین تولید ناخالص سرانه‌ای برابر با ۴۰۰۰ دلار در سال. ۵۹ کشور که ایران نیز به این گروه تعلق دارد، لایه میانی کشورهای فقیر را تشکیل میدهد با جمعیتی برابر با ۲۰۳ میلیارد نفر و میانگین تولید ناخالص سرانه‌ای معادل ۱۰۳۰۰ دلار در سال. ۶۱ کشور نیز به لایه پایینی کشورهای فقیر تعلق دارند با جمعیتی برابر با ۲۰۱ میلیارد نفر و میانگین تولید ناخالص سرانه‌ای برابر با ۳۵۰ دلار در سال. باین ترتیب ۱۵٪ از جمعیت جهان ۷۲٪ از ثروتی را که بطری سالیانه در روند تولید جهانی آفریده می‌شود، در اختیار خود دارد و در عرض یک سوم از جمعیت جهان تنها ۲۰۵ درصد از ثروت سالانه جهانی را میتواند مصرف کند.

باین ترتیب می‌بینیم آنچه در کشورهای Metropol سرمایه‌داری رخ میدهد، بازتاب واقعیت‌های کشورهای عقب مانده (عقب نگاهداشته شده) نیست. در کشورهای پیش رفته رشد تکنولوژی و پیدایش ماسیون‌های خودکار سبب شده است تا میلیون‌ها شاغل نقش خود را در روند تولید کالا و خدمات از دست دهند و برای تأمین معیشت روزانه خویش به امکانات «دولت رفاه» ادامه در صفحه ۴

و اسطوره‌های مدرن. قرن مهدویت علم، ترقی و تکنولوژی است. قرن مهدویت تاریخ و عقلانیت است. قرن مهدویت پرولتاریا، انقلاب کارگری و سوسیالیسم علمی است. قرن غایت شناسی است. قرن تقدس «ایدئولوژی»، «تشکیلات» و «رهبری» است. قرن پرسشن «حزب طبقه کارگر» به معنای تجسم بین روح حقیقت و تاریخ و تکامل است. قرن اعمال قهر و خشونت برای تحمیل ایمان است. قرن پارادیگم‌های تمام عیار، خالص و منزه است... و سرانجام آنچه که همواره حاکم و مسلط است: قرن فرماتروائی سرمایه‌داری-خدانی است.

۲- محضری که همواره نمی‌میرد

قرن بیستم، در عین حال، قرن پاراداکس‌هاست. قبل از هر چیز، پاراداکسی به نام کاپیتالیسم که مرگش را همواره در ادوار مختلف بحرانی پیش‌بینی کرده‌اند. قرب الوقوع و محتوم دانسته و از پیش اعلام کرده‌اند. اما این محضری، نه تنها نمی‌میرد بلکه هر بار با متحول شدن و مستحیل شدن و انطباق دادن خود با شرایط جدید، نیرو و توانی دیگر کسب می‌کند. بدین سان غول سرمایه‌داری را از شیشه به در می‌آورد. نیروی عظیمی را «ازاد» می‌سازد که همانا بردگان «عصر مدرن» چاپلین یا پرولتارهای صنعتی می‌شود. بطوریکه شاید، سال‌ها قبل از آن، تنها مانیفست توانسته بود اکشاف همه جانبه و ایلغاروار او را پیش‌بینی و پیش‌گوئی کند. بدین سان غول سرمایه‌داری دیگری را از شیشه به در می‌آورد. نیروی عظیمی را «ازاد» می‌سازد که همانا بردگان «عصر مدرن» چاپلین یا پرولتارهای صنعتی می‌باشد. این نیروی اجتماعی، به اعتقاد و ایمان کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های مختلف و نه تنها آنها بلکه اکثر ترقی خواهان و روشنفکران نیمة اول قرن، ضرورتاً تاریخاً و تعلقاً، باید میرفت تا با متحدد شدن، مشکل شدن و انقلابی شدن، نظام سرمایه‌داری را از بُن برافکند، بشریت را از یوغ ستم و استثمار طبقاتی نجات بخشند و سرانجام، جامعه موعود و آرمانی را روی زمین بپیکند.

گفتیم که قرن بیستم، حد اقل تا نیمة اول و حداکثر تا ربع سوم آن، قرن پرولتری بود: حتی در آن جا که خبری از پرولتاریا نبود و یا در آنجا که به نام پرولتاریا، تیر پرولتاریا سلطه روا می‌گردید... کمتر پدیداری در منظومة افکار و ارزش‌های چپ و ترقی خواهانه آن زمان یافت می‌شد که از پسوند پر افتخار «پرولتری» یا «کارگری» برخوردار نمی‌بود. قبل از همه و در آغاز قرن، «حزب آهنین پرولتری» و «رهبران آبدیده پرولتری» ظهور می‌کنند. چندی بعد، در هنگامه جنگ اول جهانی و در سرزمینی عقب‌مانده و دهقانی، «انقلاب کبیر پرولتاریائی» به وقوع می‌پیوندد. سپس، با فرماتروائی سی‌ساله «پدر کبیر پرولتاریا» و پس از او اصحاب کم و بیش وفادارش، خیلی چیزهای دیگر پرولتری نیز «اختراع» می‌شوند: علوم پرولتاریائی، آرمان پرولتری، تاکتیک و استراتژی پرولتری، روش شناسی پرولتری، دولت پرولتری، دیکتاتوری پرولتاریا، ارتاش پرولتری، پلیس مخفی پرولتری، انطباط پرولتری، ایدئولوژی پرولتری، اخلاق پرولتری، جهان‌بینی پرولتری، فرهنگ پرولتری، ادبیات پرولتری، هنر پرولتری... و البته همه اینها با این ویژگی که هر چه بیشتر این مقولات را «پرولتری» می‌خوانند، بیشتر از مضمون تهی و نسبت به واقعیت کارگران بیگانه بودند.

اگر قرن نوزدهم، قرن مارکس و نیچه، قرن «وارونه کردن»‌ها (retournements) - وارونه کردن هگل توسط مارکس و افلاطون توسط نیچه - بود، قرن بیستم را می‌توان قرن وارونه ساختن وارونه شده‌ها، یعنی قرن هگل و افلاطون نامید. قرن بیستم، قرن سرنگون کردن مارکس توسط مارکسیست‌های پسا‌مارکسی، کاثوتسکی، لینین... است. قرن جبریت و محتومیت «تاریخ»‌ی است که به قول انگلیس «هیچ کاری نمی‌کند». قرن مطلق‌ها و ایقان‌های مسجل و مسلم است. قرن یگانه‌سازی‌ها و همانندسازی‌هاست. قرن فسخ و حذف چندسویه نگری است. قرن تغلب یک بر چند است. قرن باور به «خوب» و «کمال» نامتضاد، خالص و پاک است: باور به پرولتاریائی متحدد، باور به اراده واحد، باور به ایدئولوژی رهاتی بخش، باور به حقیقت مطلق و ثنوی ناب و برنامه کامل... باور به خلق یکپارچه، باور به حزب واحد یک‌ستگ، باور به دولت نجات... در یک کلام، قرن بیستم، قرن رستاخیز متافیزیک است. قرن استیلای توحید و مذاهب زمینی است. در زیر سایه پروردگاران جدید

۳- فراسورفتی که همواره فرانمی‌رسد

سوسیالیسم کارگری، در برداشت بنیان‌گذار آن، مارکس، شرایط فراسوی نظام سرمایه‌داری رفتن را بر همبashi دو عامل، یکی عینی و دیگری ذهنی-عملی (مبازاتی) praxis توضیح داده است.

عامل عینی (ایدئتیف)، اجتماعی شدن روز افزون نیروهای مولده است که با تملک خصوصی آنها در تضادی آشنا ناپذیر قرار می‌گیرد. اما عامل ذهنی-عملی (مبازاتی)، وجود طبقه کارگری است که در دامن صنعت مدرن به وجود می‌آید. انبوه عظیم، متحد

می دهد، اما جایگاه انحصاری سابق خود را که از قرن نوزده تا اواسط قرن حاضر احراز می کرده، از دست می دهد. تضاد میان کار و سرمایه در محیط تولید دیگر تنها عامل کسب خود آگاهی و تنها محركه تغییرات و تحولات و برانگیزآنده جنبش های ضد سرمایه داری و سوسیالیستی نمی باشد، اگر چه اهمیت خود را همواره بثابه بخش مهم و قابل توجهی از این جنبش ها حفظ خواهد کرد. خودآگاهی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی و خود سازماندهی اجتماعی محصول مبارزات متنوعی می گردد که در بطن آنها راه کارها و پروژه های نفی ارزش های حاکم - چون اولویت قراردادن معیار سود و ارزش (مبادله) بر انسان و هستی او - مطرح می شوند. در این مبارزات، اشاره مختلفی (و نه تنها کارگران در مفهوم کلاسیک آن) در جبهه های مختلفی (و نه تنها در عرصه تولید) با مناسبات و ارزش های سرمایه داری درگیر می شوند: در جبهه آموزش، در معیط زندگی، در عرصه فرهنگ و هنر، در جبهه ارتباطات و اطلاعات، در حیطة حقوق بشر و آزادی ها، در جبهه دمکراسی مشارکتی، مدنی و شهروندی، در جبهه قضائی، در عرصه محیط زیست و بطور عام تر، در جبهه مشارکت در تصمیم گیری های جزء و کلان - از محیط کار و تولید گرفته تا امور اجتماعی، مدنی و کشوری - و سرانجام در زمینه همبستگی های بین المللی... در تمامی این جبهه هاست که حقوق بگیران، زحمتکشان و بطور کلی توده های تحت سلطه و آلتیناسیون نظام سرمایه داری، با «وارد میدان» شدن، با دخالت گری اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، در خود - مختاری و خود - سازماندهی، توانانی های شان را در آفرینش راه کارهای نوین ضد سرمایه دارانه به آزمایش می گذارند.

۴- بحران گُستَّهای بِغُرْفَجِ جَنْبَشِ كَارْگَرِي و سوسِيَالِيسِيمِ دُو إِيرَان

قرن نوزده و بیست در دنیای غرب، در عین حال قرن انفالها و گُستَّهای می باشد. در پیشتر سه جاذشن تاریخی است که طبقه کارگر و سوسیالیسم در غرب شکل می گیرند. ابتدا، گُستَّه در مبارزات اجتماعی رخ می دهد. کارگران، با طرح مطالبات خاص خود و با دست زدن به اعتراضها و جنبش های مستقل و خودآگاهی خشک کارگری، صفو خود را از دیگر اشاره و طبقات غیر پرولتاری هر چه بیشتر جدا می کنند. انفال دوم با سازمان یابی مستقل کارگران در اتحادیه ها، تعاونی ها، سندیکاها... و سازمانهای سیاسی که شکل دیگری از تمايز گذاری است، تحقق می پذیرد. سرانجام باید از پیدایش اندیشه سوسیالیستی و از جاذشن آن از سوسیالیسم تخلیخ، خود بورژوازی، مذهبی و غیره، نام برده. بدین سان اندیشه ای ماتریالیستی، انتقادی و انقلابی متولد می شود. اندیشه ای که ناشی از عمل (مبارزاتی) و ناظر بر عمل (مبارزاتی) است. اندیشه ای که همواره در حال تحول و شدن است و موضوعش نه تفسیر جهان بلکه دگرسازی انسان در حین دگردیس گردیدی سی جامعه و جهان است. خلاصه این که در فرایند این سه انفال تاریخی و اساسی است که جنبش کارگری و سوسیالیستی در غرب تکوین می یابد.

اما در ایران، با وجود انکشاف نوعی مناسبات سرمایه داری در پیک ده سال گذشته، گسترش کار مزدبری و ورود افکار سوسیالیستی، گُستَّهای نام برده نه تنها تحقق نیافرته اند بلکه با بحران های جدی رو به رو می باشند.

طی قرن معاصر، کم نبودند مقاومت ها، خیزش ها، اعتراضات و تظاهراتی که کارگران ایران برای احراق ابتدانی ترین حقوق خود از جمله برای افزایش دستمزده ها، کاهش ساعت کار، بهبود شرایط کار، تأمین ایمنی کار، برخورداری از بیمه های اجتماعی و حق بیکاری و

و منسجمی را تشکیل می دهد. با تکنیک و اسلوب پیشرفته اداره تولید سروکار پیدا می کند. در بخش های مختلف اقتصادی که بیش از پیش مجتمع و متمرکز می شوند، اشتغال می ورزد. پرولتاریائی که نسبت به شرایط و موقعیت خود در جامعه و رابطه اش با سرمایه، آگاهی طبقاتی کسب می نماید و خود را بصورت طبقه متشکل می کند. طبقه ای که مشارکت، اتحاد و همچنین کارداری و سازماندهی اجتماعی را که شرط اداره جامعه سوسیالیستی آینده است، فرا می گیرد.

اما امروزه بسیاری از عوامل فوق معمانی و پرسش انگیز شده اند.

گرایش بسوی تمرکز و تجمع روزافزون سرمایه، از نیمة دوم قرن به این سو، سیر متفاوتی طی کرده است. در کنار روند جهانی شدن و تجانس گروه های بزرگ اقتصادی و مالی در عرصه ملی و بین المللی، در این سال ها ما شاهد روند عمومی دیگری نیز می باشیم. گرایش در جهت ایجاد واحد های متوسط و کوچک در بخش تولید، توزیع و بویژه در خدمات و در حوزه های نوین اقتصادی. روندی که در کشورهای توسعه نیافرته جهان سوم نیز مشاهده می شود.

در پنجاه سال اخیر، ما با روند مهم دیگری نیز مواجه ایم. طبقه کارگر انبوه، جمعی، صنعتی و مولد یا به عبارت دیگر پرولتاریائی سنتی که تا اواسط قرن حاضر همچنان از صفو و نیروی افزوود می گردید، امروز نه تنها رو به تقلیل می رود بلکه از انسجام، اتحاد، خود - آگاهی طبقاتی و خود - سازماندهی طبقاتی اش کاسته می شود.

در مقیاس جهانی اما، با رشد صنعتی شدن جهان سوم، بر تعداد کارگران بطور مطلق افزوده شده است، لakin در اینجا نیز با احتساب رشد جمعیت جهانی، این کمیت بطور نسبی در حال کاهش است.

در یک ترازیندی عمومی از تحول دنیای کار و کارگری در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، میتوان ۳ عامل زیر را تشخیص داد :

۱ - افول کارگران صنعتی و بطور کلی پرولتاریا به نفع رشد خود بورژوازی جدید و اشاره متوسط. گرچه مزدگیران قریب ۸۰٪ جمعیت مشغول را تشکیل می دهند و در دهه ۱۹۸۰ با وجود رشد بیکاری، بر تعداد آنها نسبت به دهه های قبل افزوده شده است، اما از این تعداد، کادرهای بالا و متوسط و کارمندان بیشترین رشد را داشته اند در حالی که کارگران صنعتی و بطور کلی پرولتاریا که علاوه بر این دسته از کارگران، شامل کارکنان بخش تجارت، بانک ها و مزدبران زراعی نیز می گردند، سیر نزولی طی کرده اند. روند عمومی سرمایه داری نیز در جهت تشدید این سمتگیری سه گانه یعنی رشد اشاره جدا شده از کار و تولید، رشد اشاره متوسط و کاهش پرولتاریائی کلاسیک، می باشد.

۲ - اما مهمتر از عامل رشد کمی طبقات متوسط در نظام سرمایه داری که مورد توجه مارکس نیز در نوشتارهای تئوریک درباره اضافه ارزش قرار گرفته بود، رشد تمايزها و جدایش ها (differenciations) در درون خود پرولتاریا و در اشاره وسیع گُستَّه از کار و تولید، عامل دیگری شده است که همبستگی و تعامل میان آنها را از هم می پاشد و آگاهی و وجود طبقاتی را تضعیف می کند.

۳ - وضعیت فوق، بیش از آنکه تصادفی یا موقتی باشد، تجمان تغییرات و تحولات ساختاری و اجتماعی و فرهنگی در جوامع سرمایه داری است. بدین معنا که تضاد میان کار و سرمایه و موضوع استثمار سرمایه داری در فرایند تولید، اگر چه همواره یک رکن مهم مبارزات اجتماعی و ضد سرمایه داری را تشکیل

TARHI NO

The Provisional Council of the Iranian Leftsocialists

Fourth year, No. 39

supplement

May 2000

ماتریالیستی، انتقادی، اجتماعی و انقلابی انجام پذیرفت و زمینه‌های فکری سوسیالیسم نوین را فراهم آورد، در ایران تحقق پیدا نکرد. اندیشه سیاسی- اجتماعی چپ سوسیالیستی در ایران، همواره تا کنون توانسته است با گسترش قطعی از دین، مذهب و عرفان و همچنین با نقد و نفی متافیزیک در اشکال گونه‌گون غربی و شرقی آن، بنیادهای فلسفه و تفکری مستقل، غیر مذهبی (لاتینیک)، انتقادی (از جمله نسبت به خود)، انقلابی، اجتماعی و شهروملائارانه را پایه‌ریزی کند.

یافتن علل عدم تحقق و بحران گسترش مبارزاتی - طبقاتی - نظری - فلسفی در ایران و در این راستا، طرح پرسش انگیزه‌های جدید برای افتتاح یک حرکت چپ بنیاداً نوین، یعنی حرکتی بر مبنای نقد و نفی «سیاست» به مفهوم تاکتونی آن، نقد و نفی «تحزب» به معنای واقعاً موجود آن و نقد و نفی «پژوهه‌های سیاسی» واقعاً موجود و در این فرآیند، پایه‌ریزی نظری - عملی یک بینش شهرورانی - شهرداری - شهرداری، موضوع اصلی شرط‌بندی و چالشی است که در برابر متفکران و فعالان چپ دیگر و غیر سنتی،^۱ در قرن یجده‌یکی که فرا می‌رسد، قرار شیدان وثیق می‌گیرد.

گرایش گنوی ...

وابسته گردند. در عوض در کشورهای جهان سوم با رشد بی‌رویه جمعیت روپرتوئیم که موجب رشد منفی اقتصاد ملی در بسیاری از کشورهای عقب مانده گشته است. بطور مثال در ایران هنوز نیز نرخ رشد جمعیت برابر است با ۲۰٪. همین امر سبب شده است تا اقتصاد ایران در سال‌های گذشته از رشدی منفی برخوردار گردد، آنهم باین دلیل ساده که رشد اقتصادی کمتر از رشد جمعیت بوده است.

اگر در دوران «جنگ سرد» در کشورهای جهان سوم این توهمند وجود داشت که میتوان با در پیش گرفتن «راه رشد غیرسرمایه داری» به عدالت اجتماعی و پیشرفت اقتصادی دست یافته، در جهان یک‌بعدی گنوی که تعامی تکنولوژی صنعتی و سرمایه‌های کلان بانکی در اختیار چند کشور متropol سرمایه‌داری قرار دارد، تنها کشورهای میتوانند از پیشرفت صنعتی برخوردار گردند که حاضرند بازار داخلی خود را در اختیار سرمایه‌جهانی قرار دهند و سیاستی را در پیش گیرند که با منافع جهانی کشورهای متropol سرمایه‌داری و به ویژه آبرقدرت امریکا در تضاد قرار نداشته باشد. این بی‌دلیل نیست که ترکیه و اسراطیل در منطقه خاورمیانه از بالاترین نرخ رشد صنعتی و اقتصادی برخوردارند و در عوض در ایران با رشد منفی اقتصاد ملی روپرتوئیم.

چنین به نظر می‌رسد که گنش کارگری جهانی همچنان در پی تحقق خواسته‌های صنعتی خویش است. اگر در آغاز کوتاه کردن روز کار خواست سیاستی گنش مزدیگیران بود، اینکه در کشورهای متropol سرمایه‌داری جلوگیری از گسترش ابعاد بیکاری بزرگترین خواست گنش‌های سندیکالیستی است. در کشورهای جهان سوم و از آن جمله در ایران، گنش‌های کارگری نه بخاطر تابودی شیوه تولید سرمایه‌داری، بلکه بخاطر دریافت مزدهای عقب افتاده خویش مبارزه می‌کند. پس مبارزه گنش کارگری در کشورهایی چون ایران، مبارزه میان مرگ و زندگی است. پس باید فرا رسیدن روز اول ماه مه را گرامی داریم، زیرا بدون همستانگی جهانی نخواهیم توانست در بوجود آوردن جهانی بری از استثمار و نابرابری‌ها کامیاب شویم سردبیر

کسب آزادی‌های صنعتی و سندیکاتی... انجام داده‌اند. لاتن در مجموع، گنش‌های بزرگ اجتماعی در ایران، از ابتدای قرن بیستم تا کنون، همواره خصلت‌های عمومی، مردمی و ملی داشته‌اند. کارگران بصورت فردی در کنار سایر اقتار و طبقات اجتماعی و تحت شعارها، مطالبات و رهبری‌های عمومی و ملی پا به میدان مبارزات سرنوشت‌ساز گذاشته‌اند. البته در طول تاریخ معاصر ایران، گنش‌ها و اعتراض‌های مقطعي و محدود به بخشی از اقتار معین کارگری، چون کارگران نفت، نساجی، معدان، آجریزی، چاپ خانه، ماشین‌سازی و... با مضماین ویژه کارگری رخ داده‌اند. لاتن گنش‌های پر دامنه اجتماعی که صفات آزادی کارگران در آنها شفاف و تعیین‌کننده اگر نه شکننده باشد، به وقوع نپیوسته‌اند. گنش‌های اوایل قرن (تبناکو و مشروطیت) بخاطر مبارزه با استیلای خارجی و یا برای استقرار حکومت قانون و حاکمیت ملی (عدالتخانه، مجلس) بریا شدند. پس از آن، مبارزات بزرگ اجتماعی بیش از پیش خصلت ضد استبدادی و ملی پیدا می‌کنند. نمونه‌ی بارز آنرا در دوره پس از شهریور ۱۳۲۰ در نهضت ملی کردن نفت می‌یابیم. تنها در این برهه از تاریخ ایران است که به دلیل وجود آزادی‌های نسبی دمکراتیک، اتحادیه‌های سراسری کارگری می‌توانند، آنهم عمدتاً تحت رهبری حزب وابسته توده، تشکیل شوند. سرانجام، انقلاب بهمن ۵۷ نیز استثنای خارج از قاعده‌ای نبود، بطوری که خصلت فرا طبقاتی و یا تمام خلقی آن حتی بارزتر از گنش‌های پیشین بود.

پیدایش جوانه‌های از حرکت‌های شورانی در کارخانجات و مؤسسات دولتی، در ماه های اول پس از انقلاب بهمن، بیش از آن که قادر شوند تجربه تأمل برانگیزی برای آینده به جای گذاشته، خیلی سریع، در «شوراهای «همه- باهم» و فرا طبقاتی اسلامی مستحبیل می‌شوند. بدین ترتیب برخلاف غرب که کارگران آن از بطن مبارزات و گنش‌های طبقاتی شکل می‌گیرند و به صورت طبقه در می‌آیند،

در ایران، به دلیل فقدان و یا ضعف گنش‌های متمایز و مستقل رحمتکشی و کارگری که خود بخشا ناشی از حاکمیت تاریخی استبداد است، کارگران همواره در حال نضع گیری‌اند، همواره در حال شدن بصورت طبقه می‌باشند.

اما اگر در ایران انفصل مبارزات کارگری به وقوع نپیوست، در زمینه‌ی سازمان‌یابی مستقل کارگری، شرایط به مراتب بغرنج تر است. کارگران ایران در شرایط سلطه پایان‌نپذیر دیکتاتوری، به استثنای دوره‌های کوتاهی که در آنها روزنه‌هایی برای تشکل صنعتی و سندیکاتی باز می‌گردد - با وجود این که این تشکلات نیز عموماً تبدیل به زیرمجموعه‌های احزاب سیاسی می‌شوند - هیچگاه حق ایجاد سازمان‌های مستقل سندیکاتی خود را به دست نیاورده‌اند. از سوی دیگر، سازماندهی سیاسی چپ یا به اصطلاح کمونیستی در ایران، برخلاف فرایند طبیعی شکل گیری آن، نه محصول بسط و گسترش گنش‌های کارگری و رحمتکشی بوده و نه غرباتی با شکل ویژه‌ی «امتزاجی»، آن طور که به عنوان نمونه در روسیه‌ی ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ به وقوع پیوست، داشته است. در ایران، این سازمان‌ها از بطن مبارزات عمومی و ملی و از درون طبقات متوسط و تحصیلکرده بر می‌خیزند و نه از صفت‌بندی‌ها و مبارزات طبقاتی متمایز و ملزمات آنها در عرصه سازماندهی. نتیجه آن که در کشور ما سازمان‌های سیاسی چپ، یا سکت‌های «فرا طبقاتی»، بسته و بیگانه نسبت به دنیای رحمتکشان ایران و بطور کلی نسبت به جامعه ایران بوده و هستند و یا در بهترین حالت نماینده لایه‌های از اقتار مرتفع، متوسط و تحصیل کرده می‌باشند.

سرانجام، انفصل تاریخی سوم که در غرب با اندیشه و فلسفه